

نقدی بر رأی وحدت رویه شماره ۲۳۰۹ مورخ ۸۲/۱۱/۳۰ دیوانعالی کشور راجع به مرجع صالح برای رسیدگی به جرایم مستلزم مجازات اعدام

* محمد رضا ساکی
مورخ ۸۳/۴/۲۷

دیوانعالی کشور به موجب قانون اساسی بالاترین مرجع قضائی کشور محسوب می شود که وظیفه نظارت عالیه را بر دادگاهها برعهده دارد و در صورت اختلاف نظر دادگاهها و شعب آن دیوان در موارد مشابه ، می تواند اقدام به صدور رای وحدت رویه قضایی نماید. به موجب قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب ، رأی وحدت رویه دیوانعالی کشور برای شعب آن دیوان و تمامی دادگاههای سراسر کشور لازم الاتباع است و از این حیث اثر آن مشابه قانون می باشد. رای وحدت رویه بایستی با روح قانون و سیاست جنائی متخذه توسط قانونگذار منطبق باشد تا نقض غرض حاصل نشود. در رای وحدت رویه شماره ۲۳۰۹ مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۳۰ دیوانعالی کشور به نظر نگارنده این قاعده رعایت نشده است. و به همین دلیل مورد نقادی قرار گرفته که تفصیل آن را در سطور بعدی می خوانید.

کلید واژه ها : رأی وحدت رویه ، اعدام ، جرایم، مواد مخدر، دادگاه کیفری استان ، سیستم تعدد قاضی ، عام و خاص ، دادگاههای انقلاب اسلامی.

مقدمه

دیوانعالی کشور در اجرای اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت هایی که طبق قانون به آن محول می شود تشکیل گردیده است که در مورد وظیفه ایجاد وحدت رویه قضایی بموجب ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی (به مدت ۳ سال بطور آزمایشی تصویب شده و در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۹ بموجب قانون تمدید مهلت اجرای آزمایشی قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) برای یکسال دیگر تمدید شد و مجدداً در تاریخ ۱۳۸۲/۷/۲۳ توسط مجلس شورای اسلامی برای دو سال تمدید گردید) مقرر شده است که: " هر گاه در شعب دیوان عالی کشور و یا هر یک از دادگاه ها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی ، کیفری و امور حسبی با استنباط از قوانین آرای مختلفی صادر شود رئیس دیوانعالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریقی که آگاه شوند مکلفند نظر هیات عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. همچنین هر یک از قضات شعب دیوانعالی کشور یا دادگاهها نیز می توانند با ذکر دلایل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور نظر هیات عمومی را در خصوص موضوع کسب کنند. هیات عمومی دیوانعالی کشور به ریاست رئیس دیوانعالی یا معاون و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم روسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب تشکیل می شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم نماید. رای اکثریت که مطابق موازین شرعی باشد ملاک عمل خواهد بود. آرای هیات عمومی دیوان عالی

کشور نسبت به احکام قطعی شده بی اثر است ولی در موارد مشابه تبعیت از آن برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم می باشد در ماده ۲۷۱ قانون یاد شده آمده است: "آرای هیات عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدید نظر نبوده و فقط به موجب قانون بی اثر می شوند." همانطور که ملاحظه می شود پس از قانون و احکام شرعی رای وحدت رویه دیوانعالی کشور از مهمترین منابع حقوقی محسوب می شود که برای همه دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور تبعیت از آن لازم است و در مقام صدور رأی و رسیدگی بایستی مورد توجه قرار بگیرد و اگر دادگاهی بدون توجه به رای دیوانعالی کشور اقدام به صدور حکم نماید، رای صادره توسط مراجع بالاتر نقض خواهد شد. پرداختن به این موضوع نه تنها از نظر شناخت اهمیت رای دیوانعالی کشور درخور توجه است، بلکه به دلیل اهمیت دادن به نحوه ایجاد وحدت رویه قضایی است. به تعبیر دیگر همانطور که نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مقام قانونگذاری با توجه به اهمیت بالای قانون بایستی قوانین مترقی و منطبق با اصول مسلم حقوقی را تصویب نمایند، به همان ترتیب هیات عمومی دیوانعالی کشور هم که از با تجربه ترین قضات کشور تشکیل شده است بایستی رای وحدت رویه خود را منطبق با اصول مسلم حقوقی و مطابق با روح قانون مصوب مجلس شورای اسلامی صادر نماید تا موجب نقض غرض قانونگذار فراهم نیاید که الحمدالله نیز تا کنون و در اکثر موارد اینگونه بوده است. اما در مورد رای وحدت رویه شماره ۲۳۰۹ مورخ ۸۲/۱۱/۳۰ دیوانعالی کشور نکاتی به نظر می رسد که در ذیل به آنها اشاره می شود:

الف - طرح مسئله

قانون تشکیل دادگاهها عمومی و انقلاب اولین بار در تاریخ ۱۳۷۳/۴/۱۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و به موجب این قانون تشکیلات دادگستری متحول شد و دادرهای عمومی و انقلاب از سیستم قضایی کشور حذف شدند و بجای دادگاههای حقوقی (۱) و (۲) و کیفری (۱) و (۲) و دادگاههای مدنی خاص دادگاههایی با صلاحیت عام تحت عنوان دادگاههای عمومی و انقلاب تشکیل گردید و به موجب ماده ۵ این قانون صلاحیت اختصاصی دادگاههای انقلاب به موارد ۶ گانه مذکور در این ماده منحصر شد که عبارتند از :

- ۱- کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و مجاریه یا افساد فی الارض.
- ۲- توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری .
- ۳- توطئه علیه جمهوری اسلامی یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب موسسات به منظور مقابله با نظام.
- ۴- جاسوسی به نفع اجانب.
- ۵- کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر.
- ۶- دعوای مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی.

تصویب این قانون در همان ابتدای شکل گیری با انتقادات فراوانی از ناحیه حقوقدانان و قضات مواجه شد و در عمل هم با مشکلات عدیده ای روبرو بود که نهایتاً در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ مورد بازنگری و اصلاح نمایندگان مجلس شورای اسلامی قرار گرفت و در اصلاحیه این قانون سیستم دادگستری مجدداً و به نوعی دیگر متحول شد که عمده ترین آنها عبارتند از:

۱- احیای مجدد دادرسی عمومی و انقلاب

در گذشته (قبل از حذف دادرسی‌ها) دادرسی‌های عمومی جدا از دادرسی‌های انقلاب وجود داشتند و هر کدام دادستان و بازپرس و دادرسی‌های جداگانه‌ای داشتند که هر یک در حوزه صلاحیت‌های خود رسیدگی می‌کردند، اما در تشکیلات جدید یک دادرسی تحت عنوان دادرسی عمومی و انقلاب که در رأس آن یک دادستان وجود دارد تشکیل گردیده است که دارای صلاحیت عام برای رسیدگی به کلیه امور کیفری در صلاحیت دادرسی عمومی و انقلاب سابق می‌باشد (البته در شهرهای بزرگ مانند تهران تقسیم کار داخلی بعمل آمده که منافاتی با صلاحیت عام و قانونی دادرسی‌ها ندارد).

۲- تقسیم دادگاهها به حقوق و کیفری

در گذشته که دادگاههای حقوقی و کیفری وجود داشتند براساس صلاحیت نسبی به (۱) و (۲) تقسیم شده بودند و با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این تفکیک هم از نظر حقوقی و هم از نظر میزان صلاحیت از بین رفت و فقط دونوع دادگاه پیش بینی شده بود که یکی دادگاههای عمومی و دیگری دادگاههای انقلاب بودند و دادگاههای عمومی هم به دعاوی حقوقی و کیفری و امور حسبی رسیدگی می‌کردند و دادگاههای انقلاب در چارچوب ماده ۵ این قانون و قوانین متفرقه دیگر صلاحیت رسیدگی داشتند که با اصلاحیه سال ۱۳۸۱ مجدداً دادگاهها به حقوقی و کیفری و انقلاب تقسیم شدند و صلاحیت دادگاههای انقلاب تغییر نکرد و ماده ۵ حفظ شد.

۳- تشکیل دادگاههای کیفری استان

به موجب تبصره ماده ۴ قانون اصلاحی مصوب ۱۳۸۱ برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین جرایم مطبوعاتی و سیاسی از یک طرف و برای رسیدگی به اتهامات برخی از مقامات عالی رتبه مانند اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام ، شورای نگهبان ، نمایندگان مجلس شورای اسلامی ، وزراء و معاونین آنها و ... دادگاهی تحت عنوان دادگاه کیفری استان پیش بینی شده است.

این موضوع مجدداً و با تاکید در ماده ۲۰ همین قانون ذکر شده و تاکید نموده است که دادگاههای کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدید نظر است) و برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرایم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می شود.

ب- هدف قانونگذار از تشکیل دادگاههای کیفری استان

برای پاسخگویی به این سؤال بایستی مختصراً به سابقه امر و تاریخچه این محاکم اشاره کنیم . به موجب ماده ۱۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ رسیدگی به جنایات با محکمه جنایی بود و در همان ماده تصریح شده بود که محکمه جنایی درمورد رسیدگی به جنایاتی که مجازات قانونی آن حبس دائم یا اعدام است مرکب از پنج نفر و درمورد سایر جنایات مرکب از سه نفر خواهد بود.

در ماده ۱۸۷ همان قانون هم تصریح شده بود که به جرم های جنحه که به واسطه مطبوعات حاصل می شود در محکمه جنایی رسیدگی می شود. مطابق همان قانون دادگاه استان برای رسیدگی پژوهش و استیناف از محاکم جنحه تشکیل شده و اعضای دادگاه جنایی هم از بین قضات دادگاه استان تعیین می گردید.

با این وصف مشاهده می شود که آنچه را که امروز به عنوان دادگاه تجدید نظر استان می شناسیم همان دادگاه استان سابق است و آنچه را به عنوان دادگاه کیفری استان می نامیم همان دادگاه جنایی سابق است که حتی در پیشنهاد اولیه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقرر شده بود که نحوه رسیدگی در دادگاههای کیفری استان مطابق قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ باشد که با ایراد شورای نگهبان مواجه گردید و در اصلاحیه مقرر شد که نحوه رسیدگی در این محاکم در چند بند آورده شود که از جمله این موارد تشکیل دادگاه کیفری استان به صورت تعدد قاضی بود که قبلاً ذکر شد. با توجه به توضیحات فوق مشخص می شود که تشکیل دادگاه کیفری استان (که شعبی از دادگاههای تجدید نظر هر استان می باشد) به منظور تحقق دو هدف اصلی بوده است:

- ۱- تعیین مرجعی بالاتر از محاکم بدوی رسیدگی به جرایم مهم.
 - ۲- ایجاد سیستم تعدد قاضی در کشور برای رسیدگی به جرایم مهم.
- جرایم مهمی که در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به آنها تصریح شده از جنبه های مختلفی مهم تلقی شدند که این جنبه ها عبارتند از:
- ۱- مهم از نظر میزان مجازات : در این زمینه جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است در صلاحیت این محاکم قرار گرفت .

۲- مهم از نظر نوع جرم : در این زمینه هم رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی با حضور هیات منصفه در صلاحیت این محاکم می باشد.

۳- مهم از نظر موقعیت شغلی افراد متهم : در این مورد هم رسیدگی به کلیه اتهامات اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان ، نمایندگان مجلس شورای اسلامی ، وزراء و معاونین آنها ، معاونان و مشاوران روسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات ، دارندگان پایه قضایی ، استانداران ، فرمانداران و جرایم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استانها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران قرار گرفته است.

همانطور که ملاحظه می شود هدف قانونگذار از ایجاد مجدد دادگاه کیفری (جنایی) استان رسیدگی به جرایم مهم توسط یک مرجع قضایی بالاتر از محاکم بدوی و هم چنین رسیدگی توسط چند قاضی به دلیل اهمیتی که این جرایم دارند، می باشد.

ج - طرح مسئله و ذکر رأی دیوان عالی کشور

در تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی به جرایمی که مجازات آنها اعدام است در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده شده و در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ رسیدگی به جرایم موادمخدر در صلاحیت دادگاههای انقلاب می باشد. سؤالی که برای برخی از قضات از همان ابتدا تصویب قانون اصلاحی پیش آمد این بود که رسیدگی به جرایم مواد مخدر در مواردی که مجازات آن اعدام است در صلاحیت

چه مرجعی است؟ دادگاه کیفری استان یا دادگاه انقلاب؟ در این مورد اختلاف نظر بین دادگاهها از همان ابتدا مشهود بود و راه حل آن یا در اصلاح قانون بود که به صورت شفاف تری موضوع را بیان کند یا اینکه دیوانعالی کشور با ایجاد وحدت رویه قضایی مشکل را حل نماید.

دیوان عالی کشور به اختلاف نظر دادگاهها در این مورد که برخی به صلاحیت دادگاه کیفری استان و برخی به صلاحیت دادگاه انقلاب نظر داده بودند رسیدگی نمود و در نتیجه شعبه ۲۰ به صلاحیت دادگاه کیفری استان و شعبه ۳۱ دیوان به صلاحیت دادگاه انقلاب اظهار نظر نمودند که موضوع جهت ایجاد وحدت رویه قضایی به هیات عمومی منعکس گردید که قبل از بیان رأی وحدت رویه بهتر است به صورت مختصر با استدلال هر یک از محاکم کیفری، انقلاب، شعب دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور آشنا شویم تا مبانی صدور رأی وحدت رویه دیوان مشخص گردد.

د- نظر دادگاههای تالی

۱- دادگاههای کیفری استان^۱

حسب مدلول بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر علی الاطلاق از صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب می باشد و چنین مستفاد می گردد که رسیدگی به جرایم مواد مخدر که مجازات آن از هر درجه ای باشد محاکم مرقوم صالح به رسیدگی هستند و نیز طبق قسمت نخست نظریه تفسیری شماره ۵۳/۸-۱۳۷۳/۷/۲۴ شورای محترم نگهبان که اشعار می دارد: هیچیک از مراجع

۱- روزنامه رسمی شماره ۱۷۱۸۴-۱۳۸۲/۱۲/۴.

قانونگذاری حق رد و ابطال و نقض و نسخ مصوبه مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام را ندارد و در ما نحن فیه مجازات اعدام متهم موصوف در صورت اثبات جرم و صدور حکم نهایی در مرجع ذیصلاح قضایی منصرف از مجازات تعیین شده در تبصره ذیل ماده ۴ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اسلامی می باشد و هکذا قانونگذار علیرغم علم و اطلاع از وضع تبصره مذکور مبادرت به قید بند ۵ ماده ۵ قانون فوق الاشاره نموده و فی الواقع مجازات معین در بند ۶ ماده ۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق مواردی به آن مصوب ۷۶/۸/۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام خارج از مراتب فوق الاشعار می باشد لذا دادگاه انقلاب شایستگی رسیدگی را دارد.

۲- دادگاههای انقلاب اسلامی^۲

با دقت نظر به تغییرات داده شده در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که بعضی از مواد آن اصلاح و موادی نیز به آن ملحق شده است ملاحظه می شود که قانونگذار در تبصره ۴ قانون اصلاحی آورده است: رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است ... در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد امعان نظر به تبصره فوق مبرهن می سازد که قانونگذار رسیدگی به جرائمی که مجازات آن اعدام یا حبس ابد می باشد را به عهده دادگاه کیفری استان قرار داده است. دادگاهی که وفق تبصره یک الحاقی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ از ماده ۲۰ همان قانون، جهت رسیدگی به جرایم فوق از ۵ نفر قضات محترم تشکیل می گردد، به نظر می آید یکی از اهداف احیاء دادرسی دادگاههای کیفری استان، مصون ماندن آراء از اشتباه و حفاظت از دماء الناس است که چگونه

می تواند این مصلحت را در جرایم مواد مخدر در نظر نگیرد اگر چه در قانون صریحاً اشاره نشده لکن تبصره ماده ۴ که بصورت عام آمده است و همینطور ماده ۲۰ آیین نامه اجرایی قانون فوق الذکر را نمی توان به وسیله بند ۵ ماده ۵ قانون مذکور تخصیص زد و جرایم اعدام یا حبس ابد مربوط به مواد مخدر را خارج نمود. دادگاه انقلاب دیگری اضافه نموده است که : تخصیص عام مقدم به وسیله خاص موخر نیازمند دلیل محکم و متقن است که این مورد از بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب برداشت نمی شود .

۳- شعب دیوانعالی کشور^۳

الف - شعبه بیستم ، طبق تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۱/۷/۲۸ رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد و چون تبصره الحاقی نسبت به بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ موخر التصویب می باشد در جرایم مربوط به مواد مخدر در مواردی که مجازات قانونی آن اعدام یا حبس ابد باشد صلاحیت دادگاه انقلاب نسخ ضمنی شده است و این تبصره با قانون مبارزه با مواد مخدر که مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام می باشد نیز تناقضی ندارد زیرا در این قانون مرجع رسیدگی تعیین نشده است و از طرفی میسرور نیست که در این سیستم قضایی رسیدگی به جرم خاصی که مجازات قانونی آن اعدام یا حبس ابد باشد در دادگاهی رسیدگی شود که از یک نفر قاضی تشکیل شده و سایر جرائمی که

مجازات قانونی آن اعدام یا حبس ابد باشد در دادگاهی رسیدگی به عمل آید که از ۵ نفر قاضی تشکیل می شود و لذا به صلاحیت دادگاه کیفری استان اظهار نظر نموده است .

ب - شعبه سی و یکم ، متأسفانه استدلالی ننموده و صرفاً به صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی اعلام نظر نموده و در مقام حل اختلاف برآمده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴- دادستان کل کشور^۴

دادستان کل کشور که نظریه وی مبنی بر صلاحیت دادگاه انقلاب بوده است مبنی بر دلایل ذیل می باشد:

اولاً: قانونگذار در مقام بیان با لحاظ بند ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ مبادرت به تصویب تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی همان قانون را در سال ۱۳۸۱ نموده است و چنانچه نظر به تغییر و یا نفی اعتبار ماده ۵ و یا بند ۵ از آن ماده را می داشت مانند سایر موارد مطروحه در اصلاحیه به آن تصریح می نمود. ثانیاً: ماده ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام به صراحت مرجع و مقام تجدید نظر احکام اعدام مربوط به جرایم مواد مخدر را رئیس دیوان عالی و دادستان کل کشور تعیین نموده است و بدین جهت مرجع تجدید نظر احکام اعدام مربوط به جرایم مواد مخدر شخص رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور تعیین شده است و پذیرش صلاحیت دادگاه کیفری استان موجب نسخ و عدم اعتبار ماده ۳۲ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت خواهد بود و این امر مغایر نظریه تفسیری شماره ۵۳/۸ مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۴ شورای محترم نگهبان می باشد که طی آن اعلام شده است هیچ یک از مراجع قانونگذاری حق رد و ابطال و نقض و نسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت را ندارد.

ثالثاً: با فرض تعارض بین مقررات مندرج در تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی و بند ۵ ماد ۵ قانون فوق الاشعار، موضوع مشمول قاعده تعارض بین عام موخر با خاص مقدم می باشد که قطع نظر از آراء بسیاری از فقها و اصولیین که قائل به تخصیص حکم عام موخر با خاص مقدم می باشند، هیات عمومی دیوان عالی کشور بموجب آراء متعددی حکم عام موخر را ناسخ حکم خاص مقدم ندانسته است.

بنا به مراتب مذکور مقررات تبصره ماده ۴ اصلاحی مصوب ۱۳۸۱ ناسخ مقررات خاص بند ۵ ماده ۵ مصوب ۱۳۷۳ نخواهد بود.

۴- هیات عمومی دیوان عالی کشور^۵

در این مورد رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴-۱۳۸۲/۱۰/۳۰ که محور اصلی بحث می باشد، عیناً نقل می شود: ((به موجب ماده پنجم قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اسلامی مصوب پانزدهم تیرماه هزار و سیصد و هفتاد و سه با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به جرایم ذیل مطلقاً در صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی است.

- ۱- کلیه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض.
- ۲- توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری.
- ۳- توطئه علیه جمهوری اسلامی یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب موسسات به منظور مقابله با نظام.
- ۴- جاسوسی به نفع اجانب
- ۵- کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر

۶- دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی

و علیرغم اصلاحات والحاقت مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ این ماده کما کان به قوت خودباقی بوده و تغییر حاصل ننموده است و تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون مرقوم صرفاً درمقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعدازخود که به طور واضح صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی را احصاء نموده است ارتباط ندارد. لهنذا مقررات تبصره یک الحاقی به ماده ۴ قانون یاد شده که بموجب آن رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام می باشد را درصلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد. بنابراین مراتب رای شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که بر این مبنی صادر شده است صحیح و منطبق با موازین و مقررات تشخیص گردیده و تأیید می شود. این رای به موجب ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع است.))

ه- بررسی مبانی رای وحدت رویه دیوان عالی کشور

همان طور که درگذشته بیان گردید دادگاههای کیفری و انقلاب و شعب دیوانعالی کشور و دادستان محترم کل کشور هر یک برای بیان درستی نظر خود استدلال ومبانی نظری خاص ارایه نموده اند و اکنون نیز برای این موضوع که هیات عمومی دیوانعالی کشور در رأی صادره خود از چه مبانی نظری بهره جسته است، ضروری به نظر می رسد این مبانی عبارتند از:

- ۱- صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح شده و در بند ۵ این ماده رسیدگی به کلیه جرائم مربوط به قاچاق و مواد مخدر علی الاطلاق بیان شده است.
- ۲- علیرغم اصلاحات سال ۱۳۸۱ در این قانون ماده ۵ و موارد ۶ گانه آن به قوت خود باقی مانده و تغییر حاصل ننموده است.
- ۳- تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون مرقوم صرفاً در مقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعد از خود که بطور واضح صلاحیت دادگاه های انقلاب اسلامی را احصاء نموده است ارتباط ندارد.
- ۴- تبصره یک الحاقی به ماده ۴ قانون یاد شده که بموجب آن رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام می باشد را در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است ، منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد.

و - نقد آراء ، نظریات و مبانی منتهی به رأی وحدت رویه دیوانعالی کشور

- ۱- قانونگذار در مقام اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ماده ۵ آن را که راجع به صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب است، تغییری نداده و این ماده بقوت خود باقی مانده است و لذا این قرینه ای است مبنی بر اینکه اگر قانونگذار قصد داشت در صلاحیت های ذاتی دادگاه انقلاب تغییری بدهد این ماده را هم اصلاح می کرد.
- در پاسخ به این مطلب می توان گفت که قانونگذار در موارد متعددی راجع به ایجاد صلاحیت یا سلب صلاحیت از مراجع قضائی در قوانین متفرقه دیگری اظهار نظر کرده و خود را ملزم به اصلاح قانون خاص مربوط به آن تشکیلات قضائی ندانسته کما

اینکه در مورد دادگاه‌های کیفری (۱) و (۲) و حقوقی (۱) و (۲) و دادگاه‌های مدنی خاص با تصویب قوانین مختلفی تغییر صلاحیت ایجاد نموده است و عدم اصلاح یا تغییر همان قانون دلیلی بر عدم تغییر صلاحیت محسوب نشده، در مورد قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب زمانی که قانونگذار در سال ۱۳۸۱ ماده ۴ آنرا اصلاح نموده و رسیدگی به جرائمی را که مجازات آنرا اعدام تعیین کرده در صلاحیت محاکم کیفری استان قرارداد است مطلب را وافی به مقصود دانسته و ضرورتی برای اصلاح ماده ۵ ندانسته و آنچه که در اصول حقوقی و قانونگذاری همواره مدنظر بایستی قرار گیرد آخرین اراده قانونگذار است که آنرا بصورت مواد قانونی متبلور می‌سازد، آخرین اراده قانونگذار در مورد رسیدگی به جرائمی که مجازات آن اعدام است این بوده که این جرائم به دلیل حساسیت امر و حفظ دماء با حضور ۵ قاضی مورد رسیدگی قرار گیرد و این امر هم مطابق تبصره ماده ۴ قانون مورد اشاره برعهده دادگاه‌های کیفری استان قرار داده شده است.

ضمناً دادگاه‌های کیفری استان نسبت به دادگاه‌های انقلاب اسلامی تشکیلات جدید محسوب می‌شود و قانونگذار در تبصره ذیل ماده ۴ در مقام بیان بوده و خواسته که صلاحیت‌های این تشکیلات جدید قضائی را احصاء نماید که در مباحث قبلی به آن اشاره کردیم و طبیعی است که وقتی تشکیلات قضائی جدیدی ایجاد شد و صلاحیت‌های آن مشخص گردید خود به خود بخشی از صلاحیت‌های مراجع قضائی قبلی کاسته شده و به تشکیلات جدید محول می‌گردد همانطور که این اتفاق هم اکنون در مورد شعب تشخیص دیوانعالی کشور یا شوراهای حل اختلاف افتاده است و قانونگذار در این گونه موارد نیازی نمی‌بیند که با محول نمودن بخشی از صلاحیت به مراجع جدید در مورد صلاحیت مراجع قبلی هم تصریحاً حکمی را وضع نماید.

۲- رسیدگی به جرایم مواد مخدر که به موجب بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صلاحیت دادگاههای انقلاب می باشد بموجب قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۷۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام مورد رسیدگی قرار می گیرد و بموجب ماده ۳۲ این قانون مرجع تجدید نظر احکام اعدام صادره در اجرای این قانون دادستان کل کشور و رئیس دیوانعالی کشور است و اگر رسیدگی به این جرائم که مجازات اعدام دارند در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده شود مرجع صالح برای تجدید نظر احکام آن ، شعب دیوانعالی کشور است و این امر مغایر ماده ۳۲ قانون فوق الذکر می باشد و به موجب نظریه تفسیری شماره ۵۳/۸ مورخ ۱۳۷۳/۷/۲۴ شورای محترم نگهبان هیچکدام از مراجع قانونگذاری حق رد و ابطال و نقض و فسخ مصوبه مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام را ندارند.

در پاسخ به این ایراد می توان گفت که :

اولاً: در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام راجع به دادگاه صالح برای رسیدگی به جرایم مواد مخدر تعیین تکلیف نشده است و تبصره ذیل ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ که رسیدگی به جرائمی را که دارای مجازات اعدام هستند را در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است ، از این حیث با مصوبه مجمع مغایرتی ندارد تا موضوع نظریه تفسیری شورای نگهبان مطرح گردد.

ثانیاً: درمورد جرائم مواد مخدر که به موجب بند ۵ ماده ۵ در صلاحیت ذاتی دادگاه‌های انقلاب گذاشته شده فقط آن بخش که مستلزم مجازات اعدام یا حبس ابد هستند در شمول صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان می باشد و به سایر موارد مذکور در همان قانون و یا قانون مصوب مجمع تسری پیدا نمی کند.

ثالثاً: درمورد مرجع تجدید نظر احکام مواد مخدر در ماده ۳۲ مصوب مجمع تعیین تکلیف شده و بقوت خود باقی است یعنی حتی اگر دادگاه‌های کیفری استان هم به جرائم مستوجب اعدام در جرائم مواد مخدر رسیدگی نمایند باز هم به همان دلیل نظریه تفسیری شورای نگهبان تجدید نظر از آنها بایستی توسط دادستان کل کشور و رئیس دیوانعالی کشور بعمل آید و این دو قابل جمع هستند و صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان مغایرت با صلاحیت مرجع تجدید نظر در این احکام ندارد، شاهد مثال هم تبصره ۲ ماده ۲۰ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۱۹ رئیس محترم قوه قضائیه است که اشعار می دارد: "مرجع تجدید نظر آراء موضوع پرونده های فوق دیوانعالی کشور و رئیس دیوانعالی کشور می باشد" و در خود ماده ۲۰ هم تصریح شده که: "از تاریخ تشکیل دادگاه‌های کیفری استان، دادگاه‌های عمومی و انقلاب استان مربوطه صلاحیت رسیدگی به جرائم موضوع تبصره ۴ قانون را نخواهند داشت" آیا این آئین نامه و مقررات یاد شده خلاف قانون بوده؟ قطعاً خیر در غیر اینصورت دیوانعالی کشور برای ابطال آن چه اقدامی انجام داده است، حتی پس از صدور رای وحدت رویه مورد بحث هم این آئین نامه اصلاح نشده.

۳- تبصره ذیل ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که در سال ۱۳۸۱ وضع شده است و رسیدگی به جرایم مستوجب اعدام را در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده یک قانون عام است و مؤخر و ماده ۵ قانون فوق الذکر که رسیدگی به جرایم مواد مخدر را در صلاحیت دادگاههای انقلاب قرار داده یک قانون خاص است و مقدم و دیوانعالی کشور در سابق آراء متعددی دارد که عام مؤخر را مخصص با خاص مقدم ندانسته و عام مؤخر را هم ناسخ خاص مقدم تلقی نموده است.

بنظر می رسد که در موضوع عام و خاص هم در این مورد خلط مبحث شده است زیرا بحث تعارض بین عام و خاص زمانی مطرح می شود که حکم موضوع دومورد یکی باشد و سپس بین آنها تعارضی پیش آید و برای حل تعارض مطابق اصول رفتار شود. اولاً در تبصره ذیل ماده ۴ آنچه که محل مناقشه است رسیدگی به جرائم مستوجب اعدام است و ملاحظه می شود که در این تبصره از این حیث که تمام جرایم را دربر می گیرد موضوع عام است و از این حیث که فقط اعدام را اشاره کرده خاص است (یعنی از بین همه مجازاتها اعدام خاص تلقی می شود) از طرف دیگری در بند ۵ ماده ۵ همان قانون که جرایم مواد مخدر را احصاء کرده از این حیث که در بین جرایم مختلف به این جرم تصریح شده خاص است ولی از این حیث که در مورد جرایم مواد مخدر به مجازات خاصی اشاره نشده عام است (زیرا جرائم مواد مخدر مجازاتهای گوناگونی دارند.^۶

^۶ - برای اطلاع بیشتر به کتاب جرائم مواد مخدر از دیدگاه حقوقی داخلی و حقوق بین الملل، ۱۳۸۱، انتشارات خط سوم، نوشته محمد رضا ساکی مراجعه شود.

پس ملاحظه می‌شود که بین تبصره ذیل ماده ۴ و بند ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب رابطه عام و خاص بصورت عموم و خصوص من وجه برقرار است.

یعنی تبصره ذیل ماده ۴ درمقایسه با بند ۵ ماده ۵ شامل هیچ جرمی نمی‌شود مگر اعدام و بند ۵ ماده ۵ هم شامل همه جرایم مواد مخدر می‌شود مگر اعدام. استدلال به اینکه دیوانعالی کشور درگذشته به چه صورت عمل نموده است نیز خالی از اشکال نمی‌باشد زیرا دیوانعالی کشور در مواردی از رأی و نظر قبلی خود عدول نموده است که در اینجا محل بحث نیست.

۴-تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب صرفاً درمقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعد از خود که بطور واضح صلاحیت دادگاه‌های انقلاب اسلامی را احصاء نموده است ارتباطی ندارد.

درباره این موضوع نیز می‌توان گفت :

اولاً: تبصره ذیل ماده ۴ درمقام توضیح ماده بر نیامده بلکه حکم جدید وضع نموده و بموجب آن تشکیلات جدیدی در دادگستری ایجاد نموده به نام دادگاه کیفری استان و حق هم نبود که قانونگذار مطلب به این مهمی را بصورت یک تبصره درآورد و لازم بود که بعنوان ماده مستقلی ذکر می‌شد.

دراصل ماده راجع به تقسیم دادگاه‌های عمومی هر حوزه قضائی به دادگاه‌های حقوقی و جزائی بحث شده است و اینکه هر یک صرفاً به امور حقوقی و امور کیفری رسیدگی نمایند و اصولاً بحث این ماده راجع به دادگاه‌های تالی و ابتدائی است در

صورتیکه در تبصره ذیل همین ماده ۴ راجع به دادگاههای کیفری استان و صلاحیت های آن بحث می کنندو لذا نمی توان گفت که تبصره ذیل ماده ۴ صرفاً ایضاح این ماده است.

ثانیاً: اگر بپذیریم که تبصره ذیل ماده ۴ در مقام توضیح این ماده برآمده است این حکم درمورد تبصره ۱ ذیل ماده ۲۰ دیگر صادق نیست زیرا این تبصره صریحاً اعلام می کند که: "رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتداءً در دادگاه تجدید نظر استان به عمل خواهد آمد و دراین مورد دادگاه مذکور، "دادگاه کیفری استان" نامیده می شود..."

ثالثاً: اگر بپذیریم که چون تبصره ذیل ماده ۴ در مقام ایضاح این ماده برآمده و ارتباطی با ماده ۵ ندارد، در خصوص جرایم مطبوعاتی و سیاسی این حرف هم صادق نیست زیرا در تبصره مذکور رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده شده و مطابق تبصره ۱ ماده ۲۰ همین قانون رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی با حضور ۳ نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدید نظر استان) بایستی صورت گیرد و مفهوم آن این است که دادگاههای انقلاب در مواردی که در ماده ۵ ذکر شده و اگر جرم مطبوعاتی یا سیاسی باشد واجد صلاحیت هستند در صورتی که غلط بودن این برداشت از ماده ۴ و ۵ واضح و مبرهن است.

۴- مقررات تبصره یک الحاقی به ماده ۴ قانون یاد شده (قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) که به موجب آن رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام می باشد را رد صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد.

در مورد این ایراد هم بایستی گفت که تعیین صلاحیت ذاتی هر مرجع قضائی برعهده قانونگذار است که حسب مصلحت و اراده قانونگذار ممکن است در هر مقطع زمانی تغییراتی در آن ایجاد شود و فلسفه تاسیس مراجع قضائی جدید هم همین است ، همانطور که لوایحی برای تشکیل دادگاههای اطفال و خانواده و مشابه آن مطرح شده تا مراجع اختصاص و ویژه ای برای رسیدگی به این جرائم پیش بینی گردد . شاهد مثال برای این مدعا ماده ۲۱۹ و تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوبه ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی است که رسیدگی به جرائم اطفال و همچنین رسیدگی به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام را در صلاحیت دادگاه اطفال قرار داده است ، همان موقع بین دادگاههای عمومی و انقلاب اختلاف نظر حاصل شد که رسیدگی به جرائم مواد مخدر توسط اطفال و بالغین کمتر از ۱۸ سال در صلاحیت دادگاههای عمومی است یا دادگاههای انقلاب که همان موقع هم برخی از دادگاه ها معتقد بودند که مطابق بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به جرائم مواد مخدر علی الاطلاق در صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی است ولی دادستان کل کشور این نظریه را نپذیرفت و در مقدمه رای وحدت رویه شماره ۲۱۳۳ هـ مورخ ۱۳۷۹/۸/۲۴ این گونه استدلال نمود که :

((باتوجه به صراحت مواد ۲۱۹ ، ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر داشته جرایم اطفال باید در دادگاه اطفال و یا دادگاه جانشین (دادگاه عمومی) مورد رسیدگی قرار گیرد و در واقع قانون اخیر الصدور مزبور درخصوص بزه اطفال در امر مواد مخدر تخصیص یافته است و لذا نظر به صلاحیت دادگاه اطفال دارد^۷)) و هیات عمومی دیوان عالی کشور هم مبنی بر همین نظریه به صلاحیت دادگاههای اطفال در رسیدگی به جرایم مواد مخدر نظر داده و اکنون هم سالهاست که دادگاههای اطفال به جرایم مواد مخدر که توسط اطفال وبالغین کمتر از ۱۸ سال ارتکاب می یابد رسیدگی می کنند آیا دیوانعالی کشور در صدور این رأی وحدت وریه به صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب خصوصاً بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب توجه نداشته است ؟ قطعاً توجه داشته اما همانطور که در متن رأی هم به آن اشاره شده به روح قانون و فلسفه قانون اخیر الصدور توجه نموده زیرا این قانون برای حمایت اطفال وضع شده ، تعجب این است که هیات عمومی دیوانعالی کشور چرا دوگانه رفتار می کند و درمورد حساسی که مجازات اعدام درمیان است و از حساسیت بیشتر برخوردار است و مطابق تبصره ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب یک سیاست حمایتی خاص را از حقوق متهمان تدوین کرده است تا به جرایم آنها با حضور ۵ قاضی رسیدگی شود، این حمایت را با صدور رأی وحدت وریه اخیر (مورد مناقشه) سلب نموده است.

^۷- مجموعه کامل آراء وحدت وریه دیوانعالی کشور (حقوقی و جزائی ، انتشارات خط سوم ، سید احمد

ز - تعارض بین دو رأی وحدت رویه دیوانعالی کشور

به موجب رأی وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور به شماره ۶۵۱-۱۳۷۹/۸/۳ در اجرای تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مرجع صالح برای رسیدگی به جرایم موادمخدر مرتکبه توسط اطفال و بالغین زیر ۱۸ سال دادگاههای عمومی (دادگاه اطفال) می باشد از طرف دیگر به موجب رأی وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۶۶۴-۱۳۸۲/۱۰/۳۰ در اجرای بند ۵ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مرجع رسیدگی به جرایم موادمخدر حتی در مواردی که مجازات اعدام برای آن پیش بینی شده است، دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد.

ممکن است گفته شود که هر کدام از دو قانون و دو رأی وحدت رویه به قوت خود باقی هستند و تعارضی با هم ندارند و در حقیقت در مورد جرایم موادمخدر که توسط اطفال و بالغین زیر ۱۸ سال ارتکاب می یابد در دادگاههای اطفال و در مورد جرایم موادمخدر که توسط بالغین ۱۸ سال و بالاتر ارتکاب می یابد در دادگاههای انقلاب رسیدگی می شود، اما واقع مطلب این است که آثار این دو قانون و دو رأی وحدت رویه در تعارض هستند زیرا به جرایم اطفال و بالغین زیر ۱۸ سال در مواردی که مجازات اعدام دارد مطابق تبصره ذیل ماده ۳ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در دادگاه کیفری استان بعمل خواهد آمد و با حضور ۵ قاضی اما به جرایم افراد بالای ۱۸ سال در دادگاه انقلاب اسلامی بعمل خواهد آمد و با حضور یک قاضی و این تعارض که از آن یاد شد، تعارض در مقام عمل نتیجه است.

نتیجه بحث

باتوجه به مقررات و آراء وحدت رویه یاد شده درمقام رسیدگی به جرایم مواد مخدر که مستوجب اعدام یا حبس ابد است آخرین اراده قانونگذار براین قرار گرفته است که رسیدگی به این جرایم و سایر موارد مهمی که قبلاً آنرا احصاء نمودیم توسط مرجع قضایی بالاتری به نام دادگاه کیفری استان مورد رسیدگی قرار گیرد و ۵ نفر قاضی هم برای این منظور درنظر گرفته شده است.

هیات عمومی دیوانعالی کشور بدون توجه به سابقه امر (دادگاههای اطفال) و رای وحدت رویه شماره ۶۵۱-۱۳۷۹/۸/۳ که با توجه به روح قانون و فلسفه قانونگذاری صادر شده بود در رای وحدت رویه شماره ۶۶۴-۱۳۸۲/۱۰/۳۰ بدون توجه به روح قانون و فلسفه آن صلاحیت این مرجع قضایی (دادگاه کیفری استان) را درمواردی که جرم مواد مخدر بوده و دارای مجازات اعدام است، سلب نموده و باتوجه به ماده ۲۷۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که بیان می دارد :

((آرای هیات عمومی دیوانعالی کشور قابل تجدید نظر نبوده و فقط به موجب قانون بی اثر می شود)) تنها راه باقیمانده برای حل مشکل این است که با توجه به آزمایشی بودن این قانون و ضرورت تدوین یک قانون جامع آئین دادرسی کیفری که با واقعیات موجود سیستم قضایی منطبق باشد تمام منویات قانونگذار از حیث مراجع صلاحیت دار قضایی اعم از دادسراها و دادگاهها و تعیین حدود صلاحیت آنها بطور مشخص و دقیق و بدون ابهام تبیین گردد.